

روش‌شناسی شناخت علوم انسانی از منظر فطرت

Eenderskiahmad8@gmail.com

علیرضا مظاهری / دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه باقرالمومنین

عبدالاحد قراری / استاد سطح عالی حوزه علمیه

alirezaei_abbas@yahoo.com عباس علیرضایی / دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال

دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۷ - پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۴

چکیده

فطرت به معنی سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است. از ویژگی‌های مهم فطرت، این است که نوع خلقت و آفرینش ویژه انسان، اقتضای آن را داشته و اکتسابی نیست و در میان همه انسان‌ها مشترک است و به تبدل احوال، تعبیر زمان، مکان و تمدن متحول نمی‌شود. از این رو، فطرت به عنوان یک منبع شناخت مستقل، حقیقی و قابل اتکا است. سؤال اصلی این است که جایگاه فطرت در شناخت روش‌شناسی علوم انسانی چیست؟ به نظر می‌رسد، فطرت به عنوان منبع لایتغیر و مشترک میان انسان‌ها، برجسته‌ترین روش شناخت علوم انسانی است. در این تحقیق، ایجاد گزاره‌های علوم انسانی از طریق منبع شناخت «فطرت»، به عنوان الگوی جامع نظری و عملی، به عنوان هدف مورد مطالعه واقع شده و راهبرد علوم انسانی اسلامی، از این طریق مورد بحث قرار گرفته است. روش تحقیق، روش کتابخانه‌ای و توصیفی - تحلیلی است. فطرت دارای سه معناست که از میان آنها، معلوماتی که آفرینش ویژه انسان او را بدان هدایت می‌کنند، اساس تحقیق انتخاب شده است. راهکار شکوفایی فطرت از طریق تزکیه نفس بوده و از این طریق، می‌توان از فطرت به عنوان یک منبع شناخت علوم انسانی بهره برد. گزاره‌های علمی به دست آمده از این طریق می‌تواند به واقعیت و حقیقت نزدیک‌تر باشد. اگر شناخت علوم انسانی از غیر این مسیر حاصل شود، موجب انحرافات متعددی در مسیر تکامل علوم انسانی اسلامی خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: فطرت، روش‌شناسی، علوم انسانی اسلامی، منبع شناخت.

طرح مسئله

شناخت صحیح و عمیق علوم انسانی، کارکرد اساسی را در تمامی شئون سبک زندگی انسان ایفا می‌کند. علوم انسانی، اساس تمامی افکار و اعمال انسان‌ها بوده و در این میان، روش‌شناسی شناخت آن همواره مورد بحث جدی اندیشمندان و متفکران جهان بوده است. سؤال اصلی این است که جایگاه فطرت در شناخت روش‌شناسی علوم انسانی چیست؟ فرضیه تحقیق، این است که فطرت به عنوان منبع بدون تغییر و مشترک میان انسان‌ها، برجسته‌ترین روش شناخت علوم انسانی می‌باشد. روش‌های متفاوتی توسط اندیشمندان غربی برای ایجاد شناخت علوم انسانی، که ناشی از دیدگاه معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی آنها می‌باشد، تاکنون ارائه شده است که به دنبال آن، نظریات علمی زیادی در ابعاد مختلف علوم انسانی مطرح گردیده است. برای تأیید فرضیه تحقیق، از روش کتابخانه‌ای برای جمع‌آوری اطلاعات و از روش توصیفی - تحلیلی برای استنباط نتایج استفاده شد. مبانی علمی علوم انسانی موجود در جوامع علمی، نتیجه دو دیدگاه مادی و الهی به انسان بوده و تمامی دیدگاه‌های ارائه‌شده به علوم مختلف، ناشی از همین دو دیدگاه است. این اختلاف مبنایی موجود در نوع نگرش به انسان، که به دنبال آن، نوع نگاه به هستی را نیز تحت به دنبال دارد، مهم‌ترین علت تنوع دیدگاه‌ها و وجود نظریات مختلف در علوم انسانی است. این اختلاف در دیدگاه‌ها موجب شده است که تاکنون یک مبنای دقیق علمی، که بتواند شامل و جامع تمامی حوزه‌های مربوط به علوم انسانی بوده و در تمامی ابعاد روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، مدیریت و... جریان داشته باشد، وجود ندارد. در این مقاله، فطرت به عنوان منبع شناخت معرفی شده و به بررسی ویژگی‌های مختلف آن پرداخته شده است. در نهایت، رابطه فطرت و تأثیرات آن در علوم انسانی، مورد بررسی واقع شده و به عنوان الگوی جامع نظری و عملی، شامل تمامی ابعاد علوم انسانی می‌باشد.

اهمیت و ضرورت

نوع نگاه به انسان و دیدگاه ناشی از آن، در جهت‌دهی گزاره‌های علمی به دست آمده، بسیار مؤثر بوده و تمامی نظریات مطرح شده در علوم برخاسته از آن می‌باشد. علوم انسانی، که دربرگیرنده تمامی شئون زندگی بشری اعم از اقتصاد، سیاست، فرهنگ و... می‌باشند، تحت‌تأثیر منبع شناخت انسان و خروجی‌های به دست آمده از آن، منبع شناخت و معرفت هستند. منبع شناختی که انسان را به حقیقت و واقعیت رهنمون سازد و بتواند او را در مسیر سعادت دنیوی و اخروی هدایت کند، بسیار حائز اهمیت می‌باشد. از این رو، در این تحقیق، فطرت به عنوان منبع شناخت متقن و قابل اعتماد در استخراج گزاره‌های علمی علوم انسانی مورد بررسی قرار گرفته است، تا مطمئن بودن آن برای دستیابی به حقیقت و واقعیت اثبات گردد.

پیشینهٔ اجمالی پژوهش

در تحقیقی صورت گرفته، به خوبی منابع معرفت‌شناختی اسلامی از نگاه غربی تفکیک شده و بیان شده که نگرش به حقیقت توحید، در رسیدن به واقعیات در مسیر رسیدن به علوم انسانی اسلامی مؤثر می‌باشد (آزاد، ۱۳۶۶، ص ۳۶-۵۵). در مقاله‌ای دیگر، علاوه بر ذکر ویژگی‌های روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی، به این موضوع نیز اشاره شده است که این روش، متکی به قوانین لایتغیر الهی می‌باشد. از سوی دیگر، ذو مراتب بوده و دارای مراتب مربوط به موضوع این علوم می‌باشد. ولی به فطرت به عنوان عنصر لایتغیر و در عین حال ذو مراتب اشاره‌ای نگردیده است (فیروزجایی، ۱۳۹۵، ص ۱۴۷-۲۰۶) در تحقیقی دیگر، بیشتر به شیوهٔ انضمام علوم انسانی با اسلام توجه شده و نگارنده به اسلام، به عنوان منبعی معرفتی نگریسته است و کمتر به رابطهٔ انسان و اسلام و شیوهٔ معرفت انسان به اسلام و واقعیت آن پرداخت کرده است (فتحعلی‌خانی، ۱۳۹۷، ص ۱۵۳-۱۸۰). از جمله تحقیقات صورت گرفته طرح ماهیت روش و روش‌شناسی می‌باشد. به نظر می‌رسد، بر اساس مفروضات معرفت‌شناسی و هستی‌شناختی اسلامی، می‌توان روش و نظریه اسلامی تولید کرد (پارسانیا، ۱۳۸۸، ص ۳۹-۵۴).

نوآوری تحقیق حاضر این است که در آن به فطرت، به عنوان منبعی مستقل و روشی قابل اتکا، برای رسیدن به گزاره‌های مطلوب علوم انسانی نگاه شده است. ایجاد ارتباط بین احکام فطری - اعم از ذاتی بودن فطرت در انسان‌ها و عدم اکتسابی بودن آن، مشترک بودن میان آنها و عدم تغییر و تحول در اعصار - و علوم انسانی به دست آمده از آن و همچنین، اثبات جامعیت علوم انسانی حاصل از شناخت فطری، از دیگر نوآوری‌های تحقیق می‌باشد.

تأثیر دیدگاه غربی در شکل‌گیری نظریات علوم انسانی

دیدگاه مادی‌گرایانه و ماتریالیستی به انسان، مولد نظریات علوم انسانی در جوامع غربی است. دیدگاهی که در آن، نگاهی مستقل به انسان، که به عنوان یک موجود مادی و راه کشف حقایق برای او، فقط از راه حس و طبیعت امکان‌پذیر بوده و تمامی عرصه‌های مختلف زندگی بشری متأثر از همین بعد مادی انسان می‌باشد. این نوع نگرش به انسان موجب شده است تا هیچ عامل دیگری در نظریات علمی مربوط به علوم انسانی دخالت داده نشود و انسان به‌عنوان یک موجود مختار و دارای عقل، در تمامی زمینه‌های علمی، که مرتبط با خودش است، از جمله شناخت روان، سیاست، مدیریت و... به نظریه‌پردازی بپردازد و به دنبال پیاده کردن افکار خود، در جریان زندگی خود و در ادامه، در سطح جامعه باشد.

بررسی نتایج این نوع نگرش و خروجی نظریات حاصله از آن، در دنیای غرب توسط اندیشمندان غربی نشان می‌دهد که این مبنا، نتوانسته است پاسخ‌گوی نیازهای عمیق و فطری انسان‌ها باشد و به صورت کاربردی، در تمامی عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی حضور پرثمر و پیوسته‌ای داشته باشد؛ چرا که طبق این مبنا و دیدگاه،

افکار و نظریات بسیار گسترده و زیاد بوده، تشخیص صحت و باطل بودن آنها امری بسیار پیچیده و نیاز به بحث و گفت‌وگو بسیار دارد. حتی گاهی محال به نظر می‌رسد. بررسی نظریات علمی با این نگاه، نشان می‌دهد که یک نظریه علمی در یک بازه زمانی از سوی دانشمندان غربی، بسیار مورد توجه بوده و زیربنای همهٔ انشعابات علوم انسانی واقع می‌شود و پس از زمان محدودی، نظریه دیگری توسط متفکر دیگری مطرح شده و جای آن را می‌گیرد؛ چرا که زیربنای این نظریات، چون با مبادی مادی تئوریزه می‌شوند و این مبادی مادی دست‌خوش عوامل محیطی، اجتماعی و سیاسی است، بسیار سریع با تغییر در هر یک از این متغیرها، خود نظریه یا به‌طور کامل نقض شده و از بین می‌رود و یا مورد اصلاحات و تغییرات اساسی واقع می‌شود. علاوه بر این، متغیرهای دیگری از جمله حمایت‌های حکومتی و مباحث سیاسی، در پیشبرد نظریات علمی اندیشمندان غربی بسیار مؤثر بوده است. این امر توانسته است حتی ضعف ساختاری و چارچوب‌مند بعضی نظریات متفکرین را پوشانده و به آن وجههٔ علمی دهد و موجب پیدایش نگاه علمی و عملی به آن نظریه در صحنهٔ اجتماعی شود. در طول تاریخ بارها مشاهده شده است که متفکران علمی در اختیار حکومت‌های استبدادی قرار گرفته‌اند. به عنوان نمونه تحلیل‌های فوکو آشکارا بر پایهٔ این فرض مأخوذ از نیچه استوارند که معرفت، پیوند تفکیک‌ناپذیری با شبکه‌های قدرت دارد: قدرت معرفت را تولید می‌کند. (و نه فقط با تشویق و ترغیب به تولید معرفت، به این دلیل که معرفت به قدرت خدمت می‌کند، یا با کاربست معرفت به دلیل سودمند بودن آن)، قدرت و معرفت مستقیماً بر یکدیگر دلالت دارند، هیچ رابطه قدرتی نیست که حوزه‌ای از معرفت همبستهٔ خود را ایجاد نکند و هیچ معرفتی نیست که در آن واحد، مستلزم و بانی روابط قدرت نباشد (اسمارت، ۱۳۸۵، ص ۱۰۰) به بیانی دیگر، هر جا که قدرت اعمال می‌شود، دانش نیز تولید می‌شود. به عبارت دیگر قدرت موجد و منشأ دانش و معرفت است (قلی پور، ۱۳۸۸، ص ۱۶۲).

بنابراین، می‌توان گفت: علاوه بر تأثیرگذاری شرایط فردی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر اندیشمند نظریه‌پرداز غربی در شکل‌گیری مبانی و اصول یک تئوری علمی، متغیرهای دیگری نیز از جمله تبلیغات، حمایت‌های حکومتی و عوامل سیاسی، در به ثمر رسیدن و کاربردی شدن نظریات دخیل می‌باشند.

تأثیر دیدگاه الهی در شکل‌گیری نظریات علوم انسانی

در میان اندیشمندان اسلامی در مورد جایگاه شناخت و معرفت در علوم انسانی و روش‌های نیل به آن، بحث‌های بسیاری صورت گرفته است. در شناخت علوم انسانی اسلامی، مباحث نظری، بسیار مهم، ضروری و ارزشمند بوده و لازم به یادآوری است که این علوم، نقش مهمی در ایجاد ساختار فکری اسلامی دارند. اما به عنوان مقدمه است که می‌تواند انسان را به حرکت وادار کند. حرکت حقیقی به سمت علوم انسانی توحیدی، جز از طریق شناخت

ملموس، محسوس و کاربردی علوم انسانی امکان‌پذیر نیست؛ تنها از این طریق است که علوم انسانی اسلامی می‌تواند در زندگی روزمره انسان، نقش اساسی و عملی ایفا کند. علوم انسانی، نه فقط به صورت تئوریک در ذهن انسان‌ها، بلکه باید در عمل و سبک زندگی انسان‌ها، به شکل عملی مشاهده شود و اثری روشن بر نیل به ایجاد جامعه‌ای بر اساس علوم انسانی اسلامی داشته باشد. در نهایت، به ایجاد بستری برای ساخت تمدنی اسلامی، بر اساس این علوم منجر شود. بنابراین، ارائه راهکاری که بتواند حوزه نظری میانی اسلامی در علوم انسانی را به حوزه عمل و سبک زندگی پیوند دهد، بسیار دارای اهمیت بوده و به دقت نظر و تأمل زیادی نیاز دارد. ادعا این است، که فطرت انسان به عنوان مبنای انسان‌شناسی در اسلام، قابلیت ایجاد نظریات علمی در علوم انسانی، اعم از روان‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی و... دارد و می‌تواند پیوند میان حوزه نظری در اسلام را با واقعیات خارجی و سبک زندگی بر اساس این مبنا ارائه دهد.

پیش از ورود به بحث، لازم است که ابتدا تعریفی دقیق از واژه «فطرت» مطرح گردد تا در صورت استفاده از این واژه، در تمامی بحث‌های مطروح، پیش‌فرض ذهنی مشترکی از این واژه به دست آید.

فطرت

شهید مطهری^۱ در تعریف فطرت می‌فرماید:

لغت «فطرة» دلالت بر نوع یعنی گونه می‌کند. «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛ یعنی آن گونه خاص از آفرینش، که ما به انسان داده‌ایم؛ یعنی انسان به گونه‌ای خاص آفریده شده است. این کلمه‌ای که امروز می‌گویند: «ویژگی‌های انسان»، اگر ما برای انسان یک سلسله ویژگی‌های در اصل خلقت قائل باشیم، مفهوم فطرت را به دست می‌دهد. فطرت انسان یعنی ویژگی‌هایی در اصل خلقت و آفرینش انسان (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۴۵۵).

علامه جعفری^۲ به اجمال، فطرت را جریان طبیعی و قانونی نیروهایی که در انسان به وجود می‌آید، می‌داند. بنابراین، برای هر یک از نیروهای غریزی و مغزی و روانی، فطرتی وجود دارد که جریان طبیعی و منطقی آن نیرو است (جعفری، ۱۳۹۲، ص ۱۴۱).

فطرت به معنای ایجاد و خلقت است و بر کیفیت و چگونگی ایجاد دلالت دارد (موسوی خمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۹). انسان موجودی فطرت‌مند است. فطرت به معنی سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است. از ویژگی‌های مهم فطرت این است که نوع خلقت و آفرینش ویژه انسان، اقتضای آن را داشته و اکتسابی نیست؛ در میان همه انسان‌ها مشترک است و به تبدل احوال، تغییر زمان، مکان و تمدن متحول نمی‌شود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۲۳-۲۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۴۳-۴۴). بنابراین، انسان‌ها بنابر نظریه فطرت، چون دارای فطرتی الهی هستند، ذاتاً یگانه می‌باشند (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۰).

با توجه به تعاریف مذکور، فطرت را می‌توان ویژگی مشترک در میان همه انسان‌ها در نظام خلقت در نظر گرفت که موجب یگانگی ذاتی آنها شده و با ایجاد تغییرات زمانی و مکانی متحول نمی‌شود. برای هر یک از نیروهای غریزی و روانی، فطرتی حاکم است که در آن جریان دارد.

فطرت در آینه آیات و روایات

برای فهم معنای دقیق فطرت، مراجعه به آیات و روایات در این زمینه ضروری است. خداوند متعال در مورد معنای فطرت، چنین می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰)؛ پس روی خود را با گرایش تمام به سوی حق و به سوی این دین برگردان؛ با همان فطرتی که خداوند مردم را بر آن سرشته است؛ آفرینش خداوندی تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

در آیه مذکور، فطرت انسان به عنوان سرشت تغییرناپذیر، در تمامی انسان‌ها معرفی شده و به او امر شده که روی خود را به سمت این فطرت، که همان فطرت توحیدی و الهی می‌باشد، بازگرداند و از آن به عنوان دین پایدار یاد شده است. امام خمینی^ع در مورد حقیقت فطرت می‌فرمایند:

از آنچه ذکر شد، معلوم گردید که احکام فطرت از جمیع احکام بدیهیه، بدیهی‌تر است؛ زیرا که در تمام احکام عقلیه حکمی که بدین مثابه باشد که احدی در آن خلاف نکند و نکرده باشد، نداریم؛ و معلوم است چنین چیزی اوضح ضروریات و ابده بدیهیات است (موسوی خمینی، ۱۳۹۴ب، ص ۱۸۱).

همچنین، در آیه مزبور، در عین تغییرناپذیر بودن احکام فطری و اشتراک آن در میان انسان‌ها، به نکته‌ای در مورد امور فطری، بر اساس آیه اشاره می‌شود و آن، مسئله غفلت مردم در این اتفاق و هماهنگی است: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ از امور معجزه آن است که با اینکه در فطریات احدی اختلاف ندارد، از صدر عالم گرفته تا آخر آن، ولی نوعاً مردم از آن غافل‌اند، از اینکه با هم متفق‌اند؛ و خود گمان اختلاف می‌نمایند، مگر آنکه به آنها تنبیه داده شود، آن وقت می‌فهمند موافق بودند (همان، ۱۳۸۲ب، ج ۵، ص ۳۹۸). لحن آیه، سرزنش برای مخاطبین که انسان‌ها می‌باشند، بوده و غفلت از این اتفاق، هماهنگی را مورد توبیخ قرار می‌دهد.

برای فهم اشتراک فطرت در میان همه انسان‌ها، به آیه دیگری استشهد می‌شود: «وَلَوْ أَنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (زمر: ۳۸)؛ و هرگاه از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، مسلماً می‌گویند: الله.

عَلَّامَهُ طِبَاطِبَائِي^ع در تفسیر این آیه می‌فرمایند:

۱۱ ♦ روش‌شناسی شناخت علوم انسانی از منظر فطرت

این آیه اشاره به این دارد که کفار نیز مانند عموم بشر مفلوط بر توحید و به آن معترف‌اند و اگر از آنان سؤال شود، چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، اعتراف خواهند کرد، به اینکه خداوند آن را آفریده و وقتی آفریدگار آنها خدا باشد پس مدبّر آنها نیز او خواهد بود؛ چون تدبیر جدا از خلقت نیست، آن کسی که همه ترس‌ها و امیدها از اوست، پس معبود هم اوست و شریکی برایش نیست؛ پس ناخودآگاه به وحدانیت خدا اعتراف دارند (طباطبایی، ۱۳۶۷، ج ۱۷، ص ۳۴۶).

در خصوص روایات وارد شده، می‌توان به این نتیجه رسید که در کلام معصومین علیهم‌السلام، از فطرت به تعبیر مختلفی یاد شده است که می‌توان از آنها به مفهوم مشترکی رسید و آنها را جمع نمود. به اختصار به چند روایت در این زمینه اشاره می‌شود:

زراره از امام صادق علیه‌السلام، در مورد معنای «فَطَرَتَ اللهُ اللهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» سؤال می‌کند. امام در پاسخ وی می‌فرماید: «فطرهم جميعاً على التوحيد» (کلینی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۲). در حدیث دیگر، امام علیه‌السلام در پاسخ هشام در مورد این قسمت از آیه می‌فرماید: «التوحيد»؛ در بعضی از روایات، منقول از امام صادق علیه‌السلام در ذیل این آیه، ایشان اشاره به اسلام و جریان اخذ میثاق خداوند متعال در زمینه توحید از انسان‌ها می‌نمایند. (بحرانی، ۱۴۱۶، ص ۲۵۹).

امام رضا علیه‌السلام، از جد بزرگوارشان امام محمدباقر علیه‌السلام، در مورد این آیه نقل می‌فرماید: «هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيُّ اللهِ إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ» (قمی، ۱۳۶۷، ص ۱۲۸). با توجه به روایات مطرح شده می‌توان به معنای مشترکی در میان همه آنها رسید؛ فطرت در آن، به معنای جمع‌شدن سرشت تمامی انسان‌ها بر توحید می‌باشد که در تمامی انسان‌ها ویژگی مشترک و ذاتی آنها می‌باشند.

امور فطری در بُعد شناخت

علامه طباطبائی رحمته‌الله‌علیه سه معنا برای معلوماتی که بر اساس فطرت می‌باشد. بیان می‌کند: ۱. معلوماتی که در ابتدای آفرینش انسان در عالم ماده همراه وی یافت می‌شود؛ ۲. معلومات شش گانه بدیهی، یا همان قضایای معرف به قیاسات‌ها معها؛ ۳. معلوماتی که نوع خلقت مخصوص انسان او را بدان معلومات راهنمایی می‌کند. ایشان، فطری بودن دین و شناخت خدا و شناخت از خود و حقیقت را در قالب معنای سوم از فطرت بیان می‌کنند (یشربی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۶).

معنای اول، همان خاصیت ذاتی عقل است و افرادی مانند دکارت و راسیونالیست‌ها (عقل‌گرایان)، به آن گرایش یافته‌اند و حس‌گرایان آن را انکار کرده‌اند و از سوی علامه طباطبائی نیز این معنا مورد انکار قرار گرفته است.

معنای دوم، تصورات و تصدیقات عمومی و یکسان می‌باشد و به دو قسم می‌باشد: قسم اول، عبارت است از: قضایایی که درک آنها بی‌نیاز از استدلال می‌باشد. مانند اصول اولیه تفکر و بدیهیات (امتناع اجتماع و ارتفاع

نقیضین و...) قسم دوم، قضایایی است که برهانشان همواره همراه خودشان است که همان قسم دوم از اقسام شش گانه بدیهیات (قضایا قیاساتها معها) است که منطقیون، از آن در باب برهان بحث می کنند.

علامه، با انکار تصورات ذاتی عقل به معنای دکارتی، تصورات و تصدیقات عمومی و همسان را برای همه انسان ها، که همان موضوع علوم انسانیست اثبات نموداند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۲۷) به عبارت دیگر، ایشان هر چند تصوّراتی مقدم بر تصورات حسی را انکار می کنند و داشتن تصوّراتی که هیچ گونه مأخذی به غیر از عقل ندارند را نمی پذیرند - که همان نگاه دکارتی و کانتی از فطرت است - ولی معنای دوم تصوّرات و تصدیقات، مقدم بر تجربه را می پذیرند (همو، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۳۱۱-۳۱۲).

علامه رحمته، سوفسطائی گری را تردید یا انکار تصدیقات مقدم بر تصدیقات تجربی تلقی می کنند (ر.ک: همو، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۴ - ۲۷). همچنین، بیان شد که علامه رحمته برخلاف راسیونالیست های غرب، به هیچ وجه معرفت حصولی، که در ذات و سرشت و یا همان فطرت انسان نهاده شده باشد و انسان ها آن را از ابتدای ورود به عالم ماده، به آن عالم باشند، معتقد نمی باشد. در نظر ایشان، معرفت با حس و تجربه آغاز می گردد و مفاهیم و تصورات، مابعد حسی و دومی آند. ایشان معتقدند در صورت فقدان یک حس، انسان فاقد علم مربوط بدان حس می گردد. حکمایی از قبیل *ارسطو*، *ابن سینا*، *ملاصدرا* نیز بر این اعتقادند. همچنین در عین اینکه معتقدند علم از حس آغاز می شود، ولی در حس نمی ماند، بلکه در فرایند معرفت، به معرفت فطری منتهی می شود. تصدیقات بدیهی نیز گرچه ذاتی نفس آدمی نیستند، اما پذیرش آنها بدیهی یا با واسطه استدلال حاضر در خودشان است. از این رو، درباره بدیهیات عقلی باید گفت: اینگونه از معارف فطری، لازمه کار عقل می باشد که پس از ظهور، زمینه لازم و رشد تصویری انسان، تصور اجزای تشکیل دهنده آنها برای تصدیقشان کافی است. کاشف از این است که فطرت، مرتبه ای بالاتر از عقل و نزدیک تر به حقیقت می باشد. همچنین، طبق نظر علامه طباطبائی رحمته، تصدیقات انسان این امر گاهی به رفتار انسان ها بی ارتباط است و فقط کاشف واقعیاتی در خارج است و از آنها خبر می دهد. زمانی تنها به عمل انسانی و وسیله به دست آوردن کمال یا مزایای زندگی مرتبط می باشد و به کشف از خارج نظر ندارد. قسم اول، به ادراک حضوری و حصولی (حسی و ادراک کلیات عقلی) (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۱۵-۱۱۴) قسم سوم به ادراکاتی مربوط می شود که برخاسته از احساسات حقیقی باطنی آند و به الهام فطری و الهی حاصل شده اند (همان، ج ۵، ص ۳۰۸-۳۱۴؛ ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۳ و ۱۴۸). البته، ایشان دریافت درست الهامات را متوقف بر درستی و راستی علوم عقلیه کلیه (بدیهیات) و درستی علوم عقلیه را نیز متوقف بر سلامت عقل و فطرت (با تمسک به تقوای دینی) ارزیابی می کنند و بیان می کند که هر مقدار فطرت شکوفا شود همان مقدار گستره درک این ادراکات، وسیع تر و، عمیق تر و منطبق با واقع می شود. همچنین، وی شکوفایی فطرت موجب شکوفایی عقل و گسترش ادراکات عقلی نیز می گردد (همان، ج ۵، ص ۳۱۱-۳۱۲).

علامه طباطبائی، ذیل آیه « كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ » (بقره: ۲۴۲): «خدا آیات خود را برای شما این‌گونه روشن بیان می‌کند، شاید خردمندی کنید؛ عقل انسان را بخشی از ساختار وجودی و سرشت انسان می‌داند؛ یعنی بخشی از فطرت او دانسته و در این زمینه می‌گویند:

خدای سبحان انسان را فطرتاً این چنین آفریده که در مسائل فکری و نظری، حق را از باطل و در مسائل عملی، خیر را از شر و نافع را از مضر تشخیص دهد. به جهت غلبه قوایی مانند شهوت و خشم، چشم عقل، نمی‌تواند حقیقت را درک کند. در نتیجه، حکم بقیه قوای درونی ایش باطل یا ضعیف می‌شود و انسان از مرز اعتدال خارج می‌شود و آن وقت عقل آدمی نظیر آن قاضی می‌شود که طبق مدارک باطل و شهادت‌های کاذب و منحرف و تحریف شده، حکم می‌کند. در این صورت، عقل خواندن چنین عقلی، استعمال مجازی و مسامحه‌آمیز است نه واقعی (همان، ج ۲، ص ۲۵۰-۲۴۷).

علوم انسانی و رابطه آن با فطرت

با توجه به آیات و روایات ذکر شده در مورد معنای فطرت و جمع‌بندی که در خصوص جایگاه آن انجام شد، می‌توان به این نتیجه رسید که فطرت به عنوان اصلی‌ترین و اساسی‌ترین منبع شناخت و معرفت در انسان‌شناسی می‌باشد. تنها منبعی که در تمامی انسان‌ها مشترک بوده و باعث اتحاد ذاتی آنها در احکام فطری شده است. این چنین منبع شناختی اگر به عنوان روش تولید علم و پژوهش در علوم مربوط به انسان قرار بگیرد باعث ایجاد اشتراک در میان تمامی انسان‌ها شده و می‌تواند نتایج و اثرات بسیار شگرفی را در جهت‌دهی زندگی دنیوی و اخروی آنها به همراه داشته باشد.

یکی از اثرات شکوفایی فطرت، شناخت حقیقت انسان می‌باشد که آن یک حقیقت واحدی است که در عرصه مادی، ابعاد مختلفی پیدا می‌کند. شناخت عرصه‌های مختلف وجودی انسان اعم از روانشناسی، جامعه‌شناسی، مدیریت، اقتصاد و... با هم ارتباط پیوسته و تنگاتنگی دارند که منشأ این پیوستگی و ارتباط میان آنها همان حقیقت واحد فطری انسانی است. از این‌رو، اگر راهکارهای شکوفایی فطرت به درستی مورد بررسی و شناخت قرار گیرد و نقشه عملی در راستای شناخت حقیقت انسان به دست آید، از آن می‌توان به عنوان منبع شناخت علوم انسانی استفاده کرد. خصوصیت علوم انسانی استخراج شده و تدوین شده بر این اساس، این است که در عین کاربردی و ملموس بودن پیوستگی و هماهنگی در تمامی زمینه‌های علوم انسانی را نیز نتیجه می‌دهد. این مهم به عنوان یکی از نکات برجسته این روش شناخت است.

با توجه به آنچه گذشت معلوم می‌شود که علوم انسانی، یک لایه بیرونی از حقیقت انسان است؛ کسی که می‌خواهد در موضوعی خاص از علوم انسانی تولید علم کند، با همه تلاش‌های علمی که خواهد کرد، یک لایه بیرونی از حقیقت انسان را دریافت خواهد کرد. درحالی‌که تمام حقیقت انسان، چند موضوع از موضوعات علم انسانی نیست،

بلکه انسان لایه‌هایی عمیق‌تر از آن دارد تا اینکه به حقیقت خود، که همان فطرت توحیدی است، برسد. بنابراین، تناسب بین علوم انسانی، که از لایه‌های بیرونی انسان است، با فطرت انسان که عمیق‌ترین لایه خلق شده انسان است، یک تناسب حقیقی می‌باشد. برای رسیدن به علوم انسانی اسلامی، باید این حقیقت و تناسب را از طریق شناخت فطرت به دست آورد. اگر چنانچه تناسب اینها رعایت نشود، در شناخت علوم انسانی، به مشکلات عدیده‌ای برخورد خواهیم کرد. توجه نداشتن به این نکته مهم، که این دو، دو مقوله مجزا و منفک از هم نیستند، موجب ایجاد علوم انسانی ناقص، عقیم و حتی منحرف و التقاطی خواهد گردید.

خصوصیات علوم انسانی بر اساس فطرت

۱. برابر با عمل صالح

خداوند متعال در سوره عصر، همه انسان‌ها را مخاطب قرار می‌دهد و همه آنها را به غیر از کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، محکوم به خسران می‌کند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (عصر: ۲ و ۳). از این آیه می‌توان برداشت کرد که آن علوم انسانی می‌تواند نجات‌بخش بشری باشد که عمل به گزاره‌های آن، برابر با عمل صالح باشد. این خصوصیت، یکی از خصوصیات بارز علوم انسانی برآمده از فطرت است که نتایج حاصل از آن، به علت تطابق با حقیقت توحید موجب انجام عمل صالح می‌گردد و این همان علوم انسانی مطلوب است.

۲. عمومیت فطرت

با استناد به آیه «فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهِمْ...»، می‌توان به این خصوصیات اشاره نمود: امور فطری اموری هستند که در تمامی انسان‌ها وجود دارد و احدی در آن اختلاف ندارد. باید دانست که آنچه از احکام فطرت است، چون از لوازم وجود و هیأت مخمره در اصل طینت و خلقت است، احدی را در آن اختلاف نباشد، عالم، جاهل، وحشی، متمدن، شهری و صحرائین در آن متفق‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۸۲ الف، ج ۱۴، ص ۲۵۳).

۳. عدم تبدل و تغییر در امور فطری

با استناد به «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»، امور فطری اموری نیستند که در طول زمان یا ادوار مختلف تغییر کنند، چون اصولاً امور فطری امور اکتسابی نیستند که شخص در به دست آوردن آن دخیل باشد. با توجه به دو اصل مطرح شده در خصوص ویژگی‌های شناخت فطری، علوم انسانی حاصله از آن، اولاً برای تمامی انسان‌ها مشترک بوده و نیازی به بومی‌سازی برای اقصاء مختلف بشری ندارد؛ چرا که در این نگرش، نگاه به حقیقت انسان، به ما هُوَ انسان است. ثانیاً، برای تمامی اعصار و زمان‌ها ثابت بوده و قابلیت صدق در همه زمان‌ها را دارد. «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ».

راهکار شکوفایی فطرت

پس از اثبات لزوم شناخت علوم انسانی از طریق فطرت، به عنوان مبنای قرآنی و روایی، این سؤال مطرح می‌شود که راهکار شکوفایی فطرت چیست؟ آیا این روش عمومیت داشته و برای تمامی انسان‌ها، قابل شناخت و دستیابی است؟ آیا این روش، فقط به صورت نظری است؟

راهکار شکوفایی فطرت، تقوا و تهذیب نفس است؛ یعنی انسانی که روحش را از طریق تهذیب و دلش را ترکیه و تطهیر کرد، غیب جهان و ملکوت عالم را مشاهده می‌کند. منطبق قرآن کریم این است که اگر انسان علاقه‌اش را از دنیا کم کند، در آثار این قطع علاقه، معارف و ذخایر فطری در نهاد او شکوفا شده و می‌تواند ملکوت و غیب جهان را مشاهده کند (موسوی خمینی، ۱۳۸۲، ص ۳۹۷). امام علیه السلام با بیانی دیگر، این مهم را بیشتر تفصیل داده و درباره آثار تهذیب نفس و شکوفایی فطرت، می‌فرماید:

حق تعالی به عنایت ازلی و رحمت واسعه اش برای اینکه انسان بتواند از حجاب ظلمانی که قوای سه گانه شهویه، غضبیه و واهمه توسط تسلط قوه واهمه می‌تواند برای او ایجاد کند، رهایی پیدا کند و به کمک قوه عاقله و فطرت اصلی خویش به عالم اصلی خود رهسپار شود و به کمال و نور و جمال و جلال مطلق برسد؛ پیامبران و کتب آسمانی را برای تربیت بشر فرستاد تا انسان را از بیرون به فطرت بشر راهنمایی کرده و او را به فطرت خود برسانند. فطرت نورانی انسان قابلیت آن را دارد که با پیروی از تعالیم انبیاء و ائمه، قوه عاقله را حاکم بر خود کرده و نورانیت خویش را باز یابد و آن را حفظ کند و در مقابل اگر از دستورات انبیاء سرپیچی کند در لجنزار دنیا فرو خواهد رفت و قوای سه گانه اش بر او غالب خواهد شد و در نتیجه شفافیت خویش را از دست خواهد داد و به جای اینکه سبب سعادت باشد، باعث شقاوت انسان می‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۳۳). مادامی که انسان در حجاب خود هست، نمی‌تواند این قرآن را که نور است ادراک کند. تا انسان از حجاب بسیار ظلمانی خود خارج نشود، تا گرفتار هواهای نفسانی است تا گرفتار خودبینی هاست تا گرفتار چیزهایی است که در باطن نفس خود ایجاد کرده است... لیاقت پیدا نمی‌کند که این نور الهی در قلب او منعکس شود (همان، ص ۲۵۴).

در ادامه، تذکر امام خمینی علیه السلام در این زمینه را یادآور می‌شویم: ای سرگشتگان وادی حیرت و ای گمشدگان بیابان ضلالت، نه بلکه ای پروانه‌های شمع جمال جمیل مطلق و ای عاشقان محبوب بی‌عیب بی‌زوال، قدری به کتاب فطرت رجوع کنید و صحیفه کتاب ذات خود را ورق بزنید، ببینید با قلم قدرت فطرت الهی در آن مرقوم است: «وَجَهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (انعام: ۷۹). آیا فطرت الله الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فطرت، توجه به محبوب مطلق است؟ آیا فطرت غیر متبدله - لا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ - فطرت معرفت است؟ تا کی به خیالات باطله این عشق خداداد فطری و این ودیعه الهیه را صرف این و آن می‌کنید؟ (همان، ۱۳۸۳، ص ۶۵۹).

موانع شناخت علوم انسانی از طریق فطرت

نکته مهمی اینکه برای استخراج قواعد و گزاره‌های علوم انسانی از منابع اصیل اسلامی، از جمله قرآن و روایات، تطهیر نفس و شکوفایی فطرت امری ضروری می‌باشد؛ چرا که نتایج حاصله از منبع شناخت فطرت، به واقعیت نزدیک‌تر و به ویژگی‌های مشترک انسانی نزدیک‌تر خواهد بود. پس، تنها راه رفع موانع شناخت فطرت طهارت نفس است. امام درباره لزوم تزکیه نفس و طهارت حاصل از آن، برای فهم قرآن این چنین می‌فرمایند:

بنابراین، آنان که فکر می‌کنند فقط با استدلال خشک بدون آنکه روح و نفس به طهارت و پاکی لازم رسیده باشد می‌توان قرآن را فهمید، سخت در اشتباه‌اند، زیرا قرآن کتابی است که خود می‌فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه: ۷۹)؛ (همان، ج ۱۴، ص ۲۵۴).

در نتیجه، کسانی که قرآن را غیر از روش فطرت و تطهیر نفس، بخواهند تجزیه و تحلیل کنند و از آن به استنباط و استخراج علوم انسانی دست یابند، هیچ‌گاه امکان رسیدن به این مقصود و مهم را نخواهند یافت.

آثار عدم شناخت علوم انسانی فطری

اگر در شکل‌گیری علوم انسانی، به غیر از مسیر فطرت و تهذیب نفس طی شود، می‌تواند خطرات بسیار سهمگینی ایجاد کند که بسیاری از انحرافات موجود در دنیای پیرامون، ناشی از این مسئله است. امام خمینی^ع با کلام نافذ خود در این زمینه می‌فرمایند:

بدانید که چنانچه عالم، هر عالمی باشد، تهذیب اسلامی و اخلاق اسلامی پیدا نکند، برای اسلام مضر است که نافع نیست. آن قدری که از زبان و قلم اشخاصی که تعهد به اسلام نداشته‌اند و انحراف داشته‌اند، کشور ما صدمه دیده است. صدمه اینها، صدمه روحی است. صدمه روحی، بالاتر از صدمات جسمی است. چنانچه عالم مهذب نباشد، ولو اینکه عالم به احکام اسلام باشد، ولو اینکه عالم به توحید باشد اگر مهذب نباشد، برای خودش و برای کشورش و برای ملتش و برای اسلام ضرر دارد که نفع ندارد. اگر بخواهید خدمتگزار اسلام باشید، خدمتگزار ملت اسلامی باشید و اسیر در دست ابرقدرت‌ها و آنها که پیوند با ابرقدرت‌ها دارند نباشید، باید دانشگاه و فیضیه و همه آنها که مربوط به دانشگاه‌اند و همه آنها که مربوط به فیضیه هستند، در رأس برنامه‌های تحصیلی‌شان برنامه اخلاقی و برنامه‌های تهذیبی باشند؛ و اگر خدای نخواستہ برخلاف باشد، آن وقت افراد مقابل این افراد را به جامعه می‌فرستد؛ و اینها جامعه را به فساد می‌کشند و مردم را به اسارت می‌برند (همان، ص ۱۶۹).

با توجه به اثراتی که در زمینه عدم شناخت فطری علم در کلام امام خمینی^ع یافت می‌شود، روشن است که اگر شناخت علوم انسانی از غیر این مسیر حاصل شود، موجب انحرافات متعددی در مسیر تکامل علوم انسانی اسلامی خواهد شد که هر کدام، می‌تواند به نوبه خود سدی در مسیر حرکت نظام اسلامی، به سمت تمدن‌سازی توحیدی باشد...

نتیجه‌گیری

شناخت فطری از اصلی‌ترین، عمیق‌ترین و مطمئن‌ترین راه‌های شناخت و معرفت است، به گونه‌ای که هراندازه سطح شناخت عمیق‌تر و به عبارت دیگر، شناخت فطری‌تر شود، آثار آن در عرصه علوم انسانی نمود بیشتری پیدا می‌کند. با به کارگیری این مبنا در شناخت علوم انسانی، شناخت درست‌تری نسبت به مفاهیم و گزاره‌های علوم انسانی به دست خواهد آمد. با توجه به اینکه این نوع نگرش، برآمده از حقیقت انسان است، یقینی و بدیهی بوده و از خطا و اشتباه در امان است. هر راهکار و روشی غیر از آن، مقرون به احتمال انحراف و التقاط است. شاخصه‌هایی که این نوع شناخت را نسبت به سایر روش‌های موجود برجسته و متمایز می‌کند، بحث اشتراک بین همه انسان‌ها و عدم تغییر و تبدیل در کلیه اعصار در میان آنها است؛ چرا که علت اختلافات مبنایی موجود در بین نظریات علمی، همین دو مسئله اساسی است. تأملی نه‌چندان عمیق در این نکته، این موضوع را روشن می‌سازد که کم‌رنگ بودن شناخت فطری، یکی از اصلی‌ترین علل انحرافات علمی و به تبع آن، سایر انحرافات برآمده در مرحله عمل است. از این رو، برای مصون ماندن از این انحرافات، بر هر انسانی که بر فطرت الهی خلق شده واجب است که در راستای شکوفا شدن فطرت انسانی، تلاشی جدی و هدفمند نماید. راهکار شکوفایی فطرت، تهذیب نفس است که در اثر آن، علاوه بر محسوس شدن علوم انسانی فطری و جریان آن به صورت کاربردی در زندگی روزمره موجب جریانی روحی واحد در گزاره‌های علمی در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی خواهد شد. بنابراین، شناخت فطری را می‌توان به عنوان جامع‌ترین و کامل‌ترین منبع شناخت، برای تولید گزاره‌های علوم انسانی در نظر گرفت.

منابع

- آزاد، اسدالله، ۱۳۶۶، «ترجمه سخنرانی عثمانی بکر»، *مشکوٰۃ*، ش ۱۵، ص ۳۶-۵۵.
- اسمارت، بری، ۱۳۸۵، *میشل فوکو*، ترجمه، چاووشیان، جوافشانی، تهران، کتاب آمه.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه.
- پارسانیا، حمید، ۱۳۸۸، «روش شناسی علوم انسانی با رویکرد اسلامی»، *پژوهش*، ش ۲، ص ۳۹-۵۴.
- جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۹۲، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار استاد علامه محمد تقی جعفری.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، *حیات حقیقی انسان در قرآن*، قم، اسراء.
- حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۵، *تفسیر نور الثقلین*، چ چهارم، قم، اسماعیلیان.
- طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۶۴، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، چ دوم، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۶۷، *ترجمه تفسیر المیزان*، قم، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی.
- علی تبار فیروزجایی، رمضان، ۱۳۹۵، «روش شناسی علوم انسانی اسلامی»، *ذهن*، ش ۶۸، ص ۱۴۷-۲۰۶.
- فتحعلی خانی، محمد، ۱۳۹۷، «روش و روش شناسی در علوم انسانی اسلامی چارچوبی برای تحلیل و ارزیابی نظریه‌های علم دینی و علوم انسانی اسلامی»، *قیسات*، ش ۸۹، ص ۱۵۳-۱۸۰.
- قلی‌پور، آرین، ۱۳۸۸، جامعه‌شناسی سازمان‌ها با رویکرد جامعه‌شناسی به سازمان و مدیریت، تهران، سمت.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر قمی*، چ چهارم، قم، دارالکتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۷۰، *اصول کافی*، تهران، اسوه.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *مجموعه آثار شهید مطهری*، چ هشتم، تهران، صدرا.
- موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۸۲، *تسرح حدیث جنود عقل و جهل*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۸۲، *صحیفه نور امام علیه السلام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۴، *جهاد اکبر یا مبارزه با نفس*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۴، *تسرح چهل حدیث*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- یثربی، یحیی، ۱۳۸۳، *عیار نقد ۲*، قم، بوستان کتاب.